

انسان سالم (هنجار، نرم) و نقش آن در سلامت معنوی و بهداشت روان، از دیدگاه رنه دکارت و علامه‌ی طباطبایی براساس نگرش تفسیری المیزان دکتر سید رحمت اله موسوی مقدم^۱

نویسنده‌ی مسوول: ایلام، دانشگاه علوم پزشکی ایلام، دانشکده‌ی پزشکی، گروه معارف اسلامی s.mousavimoghadam@yahoo.com
دریافت: ۹۱/۱۱/۹ پذیرش: ۹۲/۲/۲۸

چکیده

زمینه و هدف: در روان‌شناسی سلامت، مقوله‌ی انسان هنجار (نرم) که می‌شود آن را معادل انسان سالم و معیار هم گرفت؛ از اصول بنیادین و ایده‌آل هر نظام است. در نظام فرهنگی، تربیتی و روان‌شناسی اسلامی، به این مقوله، توجه ویژه شده است؛ زیرا مهم‌ترین هدف تربیت اسلامی، تربیت انسان سالم و ایده‌آل است.

روش بررسی: از آنجایی که این تحقیق، تحقیقی توصیفی بود، روش آن، صرفاً کتابخانه‌ای و فیش‌برداری از طریق مراجعه به متون و آثار اصلی دو متفکر و احیاناً شرح‌های معتبر آثار و نظریات آن‌ها بود.

یافته‌ها: در اندیشه‌ی دکارت که فیلسوفی اومانیسم و ذهن‌گرا است. انسان هنجار، انسانی خود بنیاد، عقل‌گرای صرف و متکی بر قدرت تکنولوژیک خود است. این انسان، انسانی صرفاً طبیعی، بریده از بنیان‌های متافیزیکی و مغفول از روان معنوی (روح) است و هر چه بیشتر بتواند بر طبیعت مسلط شود، هنجارتر و مطلوب‌تر است. انسان هنجار دکارتی، صرفاً انسانی سازنده و در پی تحقق استقلال وجودی خویش است؛ ولی در نگاه علامه‌ی طباطبائی، براساس اندیشه و فرهنگ اسلامی، بحث سلامت روان و انسان هنجار (معیار)، مقوله‌ای کاملاً معنوی و از ساحت روحانی است. **نتیجه‌گیری:** زندگی کیفی که مقدمه‌ی تحقق انسان سالم است، مبتنی بر فلسفه‌ای مستحکم، دستیابی به هویت اصیل خود و اصل دین‌پذیری است. سالم در این نگرش، کسی است که تبیین درستی از حیات خود، رسالت خود، نسبت خود با خدا، جهان و حقایق هستی داشته و دارای حس کرامت و رضایتمندی از زندگی باشد.

واژگان کلیدی: انسان، هنجار، دکارت، علامه‌ی طباطبایی، سلامت معنوی

مقدمه

برخورداری از حیاتی انسانی، مطلوب و رضایتبخش. بررسی چنین موضوعی، از دغدغه‌های بسیاری از مکاتب فلسفی و نظام‌های فرهنگی - تربیتی است. عدم دستیابی به این سطح از رضایتمندی زندگی در فرهنگ غربی، به علت نگرش اومانیستی، عملاً منجر به آسیب‌های جبران ناپذیری در حوزه‌ی انسان شناسی شده است، که به تبع، ناهنجاری‌های

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های بنیادین مقوله‌ی انسان شناسی در بعد روان شناختی و تربیتی، بحث انسان هنجار یا معیار است. چنین انسانی از دو نظر حایز اهمیت است: دستیابی فرد به سطح مطلوب شخصیتی، آرامش روان، معناداری و پویایی حیات. ارایه‌ی الگویی عینی برای تلاش و شکوفایی سایر افراد در راستای کشف هویت خود و

طراحی حیات آدمی، بدون مدد از هیچ قوه‌ای دیگر از جمله ایمان و وحی؛ در این باره می‌گوید: «عمل انسان، باید همواره عقل پسند باشد و اگر چنین شود، البته سعادت و خرسندی خاطر که مراد و منظور از علم اخلاق است، حاصل خواهد شد.» (۱).

کسب معرفت و مبانی فکری، نظام عقیدتی و ارزشی در دستیابی به فلسفه‌ای قوی و کارآمد برای زندگی، حرف اول را می‌زند، دکارت در پردازش نظام فکری خود، صرفاً عقلگرا است و اجازته‌ی دخالت هیچ سیستم معرفتی را در مبانی فکری خود نمی‌دهد وی معتقد است: «منبع اصلی شناخت، فقط عقل است و هر شناختی باید به تأیید عقل برسد» و این نگرش، افق نگاه وی را در وصول به مبانی جامع و خلل ناپذیر، ناقص می‌کند.

از دیگر ویژگی‌های انسان هنجار دکارتی، تاکید بر خودبنیادی براساس اصالت عقل است. با این بیان که «چون هر مفهومی فعل ذهن است، طبیعتش طوری است که به خودی خود، مقتضی هیچ واقعیت صوری نیست؛ مگر آنچه از فکر یا ذهن اخذ و اقتباس کند و مفهوم هم وجهی از وجوه فکر یا ذهن یا به عبارت دیگر، شیوه یا طرز تفکر ماست.» (۲) در این نگرش، انسان تنها «سوژه» و تمام اشیا و اعیان خارجی، «ابژه» و تمثلات او هستند. یعنی، جهان کاملاً انسانی و به رنگ سوژه در می‌آید. در این فرآیند، انسان هنجار، کسی است که بتواند مفهوم اومانستی خود را بر جهان حاکم و تمام امور متافیزیکی و فرابشری آن را حذف نماید. انسان هنجار دکارت، حتی منشاء مفهوم خداست! دکارت می‌گوید: «ضرورت وجود خدا، در مفهوم کلی اندیشه‌ی ما از خدا نهفته است.» (۲) از مختصات دیگر انسان مطلوب (نرم) دکارتی، عشق به خداست؛ خدائی که زائیده‌ی فکر و هستی خود دکارت است. وی تاکید دارد: «از جمله کشش‌های درونی انسان که همیشه فعال است، عشق عقلانی به خداوند است. عشق به خدا، اصل و اساس دوستی و صمیمیت میان

فراوانی از قبیل پوچ‌گرایی، ابتدال فرهنگی، خشونت، جرم و خودکشی را به بار آورده است. موضوع بهداشت روانی، یکی از مهم‌ترین مسایل انسان معاصر است. گمشده‌ی انسان متمدن قرن فن‌آوری‌های مدرن، شادکامی و رضایتمندی از داشته‌های زندگی است. زندگی ماشینی، سرعت و فرصت درون‌نگری و خودشناسی را از انسان گرفته است. در فرهنگ و نگرش اسلامی، با ارایه‌ی مبانی خاص انسان‌شناسی و نیز معیارهای معقول، معناداری حیات و راهکارهای عملی دستیابی به سطح مطلوب، آرمانی و سعادتبخش زندگی، آسیب‌های فوق به نحو چشمگیری کنترل و تعدیل شده‌اند. پژوهش حاضر، از دیدگاه دو متفکر انسان‌شناس اسلامی (علامه‌ی طباطبایی) و غربی (دکارت)، به نحو تطبیقی صورت گرفته است. بر این اساس، بررسی آن از این دو منظر (دکارت و علامه)، به عنوان نمایندگان فرهنگ و فلسفه‌ی غرب و اسلامی، ضمن آشنایی با دیدگاه هر کدام، امکان مفاهمه و مطابقت علمی بین دو فرهنگ را به وجود می‌آورد که می‌تواند شاخصی برای ارزیابی غنای فرهنگی و عمق نگاه آنها به انسان، حیات، سعادت، شقاوت، آرامش و جاودانگی او باشد. به همین خاطر، به نحو مختصر و مستوفی به دیدگاه هر کدام از آنها در مقوله‌ی «انسان هنجار» می‌پردازیم. لازم به ذکر است که بستر تطبیق در این مطالعه، نگرش فلسفی و داشتن فلسفه‌ای برای زیستن است که مهم‌ترین عامل «سلامت روان» است.

الف: انسان هنجار از دیدگاه رنه دکارت: بنیان انسان‌شناسی دکارت، بر اصل اثبات هستی انسان به عنوان امری یقینی مبتنی است. عبارت مشهور او چنین است: «می‌اندیشم، پس هستم» (۱)

دکارت، اولین شاخص سالم بودن انسان را، کمال طلبی می‌داند و می‌گوید: «خدا مرا به وجهی به صورت و مثال خویش آفریده است؛ و من این ممانعت را با همان قوه‌ای ادراک می‌کنم که با آن خودم را ادراک می‌کنم.» (۱) از دیگر شاخص‌های انسان نرم نزد وی، اتکای مطلق به عقل است در

انسان هنجار و معیار نزد وی، انسانی است که با تکیه بر عقل ابزاری و تجربی، هویت «سوژه‌ای» یعنی فاعل‌شناسا بودن خود، جهان را کاملاً انسانی و عقلانی می‌کند و حیاتی صرفاً طبیعی و این جهانی دارد. آغاز و انجام چنین انسانی، خود او است؛ خودی که جز ادراک و اندیشه، چیزی نیست. لذا، هر چه مسلط‌تر بر طبیعت باشد، «هنجارتر» است و برعکس. سعادت، حکمت، اخلاق، فرهنگ و متافیزیک چنین انسانی، همگی براساس نگاه اومانستی و انسان محوری او است.

ب: انسان سالم در اندیشه و فلسفه‌ی علامه‌ی طباطبائی: از دیدگاه علامه، حیات اصیل انسان که راه تربیت انسان بهنجار است، قطعاً باید مبتنی بر فلسفه‌ای مستحکم و خردی جاودان باشد. در نظام فکری وی، سلامت فرد در گرو بهره‌مندی از یک نظام ارزشی پویا و استوار است. شخص آزرده روان، یا فاقد نظام ارزشی است؛ یا نظامی ناقص و راکد دارد؛ به حدی که تاب تحمل و تضمین ابعاد پیچیده‌ی زندگی او را ندارد. از دیدگاه وی، غفلت روان‌شناسان از بعد روحی یعنی روان معنوی - نه تجربی - انسان، در تحلیل هویت انسان به وضوح منجر به برداشت بسیار ناقص آنها از هویت اصیل و تساهل در کوشش برای شناخت مختصات فرد بهنجار و نابهنجار شده است. در انسان‌شناسی فلسفی - دینی علامه، انسان سالم (نرم) دارای ویژگیهای زیر است:

۱- نگرش توحیدی، خدامحوری و زندگی موحدانه: در فلسفه‌ی علامه، نظام هستی و انسان، تبیین متافیزیکی دارند. یعنی، مهندسی زندگی انسان، از مبدا حقیقت مطلق نشأت می‌گیرد. دین در این تحلیل، یعنی پذیرش حاکمیت و مدیریت خدا در زندگی. علامه معتقد است: «خدای سبحان، بشر را بر فطرت توحید آفریده است، فطرتی که مسئله‌ی معرفت ربوبیت، خوبی تقوی و بدی فجور در آن مرتکز گردیده است.» (۵) نزد علامه، تربیت انسان، تربیت تدبیری است، یعنی ایصال به مطلوب است نه نشان دادن طریق. یعنی: «نظام تدبیر عالم انسانی، برای نیل به کمال، همان دین است.»

افراد انسانی است. زیرا به مدد این عشق، هر کس از وجود جزئی خود، فراتر می‌رود.» (۲) براساس اصل عشق عقلانی به خدا، در تفکر دکارت، عالم انسجام پیدا کرده و انسان از تنهایی و مرتبه‌ی وجود جزئی خود، فراتر می‌رود و به نوعی وحدت جهانی و آرامش می‌رسد. زیرا در این عرصه، همه چیز از سنخ اندیشه و تمثّل انسان است، حتی خدا هم اندیشه‌ی برتر است. در فلسفه و انسان‌شناسی دکارت، آنچه رخ داده است، در واقع، منطبق شدن عقل و جهان مادی از طریق ریاضی است. در این نظر گاه، سلطه با کمیت است» (۳) هویت اصلی انسان هنجار(سالم) دکارتی، ادراک و اندیشه است. یعنی آنچه در تلقی دوره‌ی جدید، اصالت دارد، انسان است، آن هم، انسان دارای ادراک و شناخت. (۴) دکارت برای انسان هنجار، به نوعی حکمت نیز معتقد است. و آن عبارت است از «جمع معلومات و بیان کلی خلقت عالم.» (۴) براساس انسان‌شناسی دکارت، سعادت، عبارت است از عمل و فعل عقلانی، عقلی که رسالت آن، کشف قوانین عالم طبیعت، جهت تسخیر آن است؛ همچنین دکارت، برای انسان سالم، قائل به نوعی اخلاق موقت است که از طریق آن، استدلالی اخلاقی بر اثبات وجود خدا ارائه می‌دهد؛ به این صورت که: کسی وجود دارد که به امور اخلاقی حکم می‌کند. در دیدگاه پزشکی - بهداشتی، دکارت، طب را راهنمای اخلاقی جسم و اخلاق را، طب و بهداشت نفس می‌داند. (۳) براساس مطالب فوق، انسان هنجار دکارت، انسانی است:

- ۱- خود بنیاد ۲- هویتش چیزی جز اندیشه، ذهن و فکر نیست. ۳- خدا و متافیزیک او، امری انتزاعی و ذهنی است.
- ۴- رسالت او، تبیین قوانین طبیعت و تسلط بر آنها است.
- ۵- حکمت نزد او، عبارت است از همان تبیین خلقت و انباشتن معلومات. ۶- نظام اخلاقی انسان نرم دکارتی، نظامی قراردادی و موقت است که هرگز تکیه‌گاه متافیزیکی ندارد.
- ۷- مدرن شدن و صاحب تکنیک شدن از آمال بزرگ او است. و از تفکر درباره‌ی هر امر کیفی و معنوی فرار می‌کند. یعنی

و ارزش‌های شریف انسانی سرشار سازد و جلوی آشفته‌گی و تزلزل هویت انسان را بگیرد. زیرا، اساس اضطراب و نگرانی، ناشی از ترس و ناتوانی است که خدامحوری باعث می‌شود، فرد احساس دل‌بستگی ایمن نسبت به وجودی کند که هم قادر است و هم همیشه حاضر و در همه حال پاسخگوی نیازهای او. لذا، نظام ارزشی دین محور، یعنی «امر الهی»، خود عین آرامش و سلامت است.

۴- خودشناسی: در انسان شناسی علامه، خود شناسی در گرو مبدأ شناسی و خداشناسی است. وی صراحتاً می‌گوید: «به واسطه‌ی مشاهده‌ی اتصال به فیض ازلی، شعور انسانی توسعه یافته و حق را مشاهده می‌کند.» در فرهنگ اسلامی، عامل رسیدن به آرامش و امنیت، خود شناسی است. طبق حدیث مشهور حضرت علی که می‌فرماید: «من عرف نفسه، فقد عرف ربه». براساس بیان فوق، تا انسان با خودش غریب و ناشناخته است، در شناخت خدا هم ناموفق است و تبدیل به بنده‌ای ناخالص شده و بر اثر فاصله با خدا، لحظه‌های آرامش و امنیت، برایش دست نیافتنی و آرزو می‌شوند. لذا، شخص سالم و هنجار، شخصی است که همیشه در حال "خود شکوفائی و تحقق ذات" خود است. یعنی شخصی است که شایستگی بودن و شدن را دارد.

۵- نیایش: انسان سالم و هنجار در اندیشه‌ی علامه، به لحاظ درک عظمت، بی‌کرانگی و زیبایی خالق و نیز خود، ذاتاً در مقابل حقیقت، خاضع، اهل تسلیم و نیایش است. در نگاه وی، انجام واجبات و ترک محرمات، کمترین "اقدام معنوی" برای حداقل سلامت روان است. در این خصوص می‌گوید: «در شریعت اسلام، دواها و سم‌های عمومی‌ای داریم که همان واجبات و محرمات عملی و فقهی می‌باشند؛ که رعایت جانب آنها، برای حفظ کمترین حد بهداشت روحی انسان، واجب است.» علامه، بین اعتقاد، نیایش و آرامش روان، ارتباط وثیقی قائل است و می‌گوید: «آدم هنجار، آرامش قلبی دارد و منشأ تعادل او، اعتقاد قلبی او است.» (۵)

(۵) زندگی موحدانه یعنی: «خدا»، تدبیر امور مومنان را بدون هیچگونه دخالت و اختیاری از جانب آنان، به عهده می‌گیرد» (۵) وی در اثبات ادعای خود، استناد می‌کند به این آیه: «فانقلبوا بنعمه من الله و فضل لم یمسهم سوء» (آل عمران: ۱۷۴) زندگی در نظام توحیدی و تدبیر حکیمانه، "امنیت آور" است. انسان امن، دارای آرامش است و مبنائی‌ترین صفت روانی - معنوی، برای تحقق انسان بهنجار، امنیت و آرامش روانی است.

۲- خودآگاهی ایمانی: انسان هنجار علامه، مازاد بر خودآگاهی علمی، مؤید به خودآگاهی ایمانی است که عامل اصلی امنیت روانی و بازدارنده از ترس، استرس، ناامیدی و خشونت است. زیرا، «خودآگاهی علمی، خودآگاهی مرده و بی‌جانی است، ولی خودآگاهی ایمانی، خود واقعی انسان را به یاد او می‌آورد و غفلت را از او دور می‌سازد.» (۶) بر مبنای اصل فوق، انسان در حالت طبیعی، نیازمند به یک راهنمای موثق و با تاثیر مداوم است، تا بر مبنای حقیقت و واقعیت‌ها که این خود اصالت حق تعالی است، روندهای روزانه را در جهت تکامل کیفی سوق دهد.

۳- برخورداری از یک نظام ارزشی متقن: در تفسیر علامه، نظام ارزشی، متکفل صحت و کیفیت عمل است. یعنی این نظام ارزشی است که انسان را بر مدار انسانیت نگه می‌دارد. انسان باید سلسله اعتقادات و وظایف را درک نموده، روش زندگی خود را بر آنها منطبق کند، تا سعادت و کمال خود را به دست آورد. (۵)

از دیدگاه وی، نظام ارزشی، زمانی مطلق و پایدار است، که مبتنی بر خودآگاهی ایمانی یعنی دین باشد؛ زیرا خدامحوری، صرفاً در دایره‌ی فردی و زندگی شخصی محدود نمی‌شود، بلکه اساس تمام کنش‌های فردی و اجتماعی را پوشش می‌دهد. قرآن در این خصوص می‌فرماید: «قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین» (انعام: ۱۶۲) بر این اساس، فقط ایمان به خدا می‌تواند، زندگی را از مفاهیم عالی

معناداری زندگی که پذیرش وجود حق تعالی است، انسان نه روی آرامش و امنیت می‌بیند، نه خودشکوکا می‌شود و نه از زندگی لذت می‌برد. در این باره معتقد است: «انسان در باطن این حیات ظاهری، حیات دیگر باطنی (معنوی) دارد که از اعمال وی سرچشمه می‌گیرد و رشد می‌کند و خوشبختی و بدبختی او در گرو آن است.» بین جهان‌بینی انسان و فعالیت‌های او، رابطه‌ی عمیقی برقرار است؛ یعنی افعال انسان متأثر از نوع نگاه او به حقیقت هستی است (۷).

۹- کمال طلبی و هدایت طلبی: در نگاه علامه، کمال طلبی، یعنی ارتقاء و تعالی وجود و توسعه‌ی شخصیت خود؛ چنین امری فطری انسان است؛ و چون فطرت انسان، تنها راه انحراف ناپذیر توسعه‌ی انسانی است، راه هدایت و هدایت خواهی نیز در آن، به ودیعه نهاده شده است. در خصوص کمال می‌گوید: «نوع انسانی، تدریجاً متوجه کمال است و جامعه‌ی بشری به مرور زمان، کامل‌تر می‌شود.» (۷) انسان هنجار در نگاه دین و فیلسوفان مسلمان، تعالی خواه است. از نظر علامه، انسان سالم (هنجار و معیار)، «کسی است که به کمالات اخلاقی و فضایل معنوی آراسته باشد.» یعنی: در وجود انسان، گرایشاتی نهفته است که ظهور و بروز آنها، زیباترین صحنه‌های تجلی عشق آسمانی را به نمایش گزارده و می‌توان از آنها به امیال متعالی یاد نمود. علامه: شرط هدایت را تقوی قرار داده و می‌گوید: «هدایت، تنها به کسی افاضه می‌شود که تقوی را پیشه کند و نفس خود را تزکیه نماید.» در این خصوص استناد می‌کند به این آیه، «قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها» (انعام: ۳۵)

۱۰- عملگرایی: در منشور انسان شناسی علامه، جنبه‌ی پایدار و سازنده‌ی روح انسان، عمل اوست. وی معتقد است: «آنچه برای انسان می‌ماند، همان عمل اوست که بر طبقش کیفر و یا پاداش داده می‌شود.» علامه، روی عمل صالح تاکید فراوان دارد و در جایی دیگر می‌گوید: «عمل صالح، حافظ اخلاق خوب است و اخلاق خوب، حافظ علم سودمند و افکار

امروزه بسیاری از کشورهای توسعه یافته‌ی اومانیستی به لحاظ افزایش ناامنی، جرم و جنایت، رسماً به معنویت رو آورده و مراکز معنویت درمانی به پا نموده‌اند که این خود، نشان تاثیر عبودیت و پرستش در تحقق فرد و جامعه‌ی سالم است.

۶- غایتمندی: نزد علامه، غایتمندی از مختصات بنیادین انسان هنجار و فطری او است. وی صراحت دارد که: «خدای سبحان، غایت و هدف است. انسان عاقل، هدف را از یاد نمی‌برد؛ زیرا می‌داند که فراموش کردن هدف، باعث از یاد بردن راه است.» (۶) با این تعبیر، عامل اصلی انحراف از هدایت و عامل استرس، ترس، ناامنی و عدم سلامت روان، همان انحراف از غایت و صراط مستقیم است. که در تعبیر و حیانی قرآن چنین آمده است: «و لا تکنونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم»

۷- فطرت توحیدی: در انسان شناسی علامه، آئین حیات انسانی، تکامل، سعادت و رضایتمندی از زندگی در نفس و فطرت یعنی آفرینش خاص انسان، نهاده شده است. لذا، تربیت ایده‌آل که منجر به تحقق انسان هنجار می‌شود، صرفاً حرکت بر فطرت توحیدی است که انحراف از آن، موجب ابتدال، نارضایتی و انسان ناقص می‌شود. در این خصوص می‌گوید: «نفس مومن، همان طریقی است که باید آن را سلوک نماید. نفس، راه هدایت درست و راهی است که او را به سعادتش می‌رساند» (۵).

شهید مطهری که از شاگردان و شارحان جناب علامه است، در این مورد می‌گوید: «لازمه‌ی اعتقاد به انسانیت، پذیرش فطرت است.» (۶) علامه در فرازی دیگر موکداً می‌گوید: «انسان فطری، در هر مساله‌ای که در زندگی‌اش، برایش پیش می‌آید، علم دارد.» (۵) از تعبیر فوق، نتیجه می‌شود که فطرت انسان، دستورالعمل و راهنمای شکوفائی، هدایت، سعادت و زندگی ایده‌آل انسان است.

۸- معناخواهی: در اندیشه‌ی اسلامی و نزد علامه، معنویت، بستر زندگی انسان هنجار و سالم است؛ یعنی بدون تبیین

درست است». در نگاه وی، بین علم و عمل، سنخیت تامی برقرار است و عمل، نشان رسوخ علم در نهاد آدمی است. عمل صالح یا عمل طیب، عملی است که هم مؤثر است در سازندگی و هم پایدار است. صالح بودن آن، در مطابقتش با نفس و فطرت توحیدی است. همین عمل است که انسان را عروج می‌دهد و به مقام انسان کامل، هنجار و معیار می‌رساند؛ به عبارتی: «اعمال و لذاتی که مخالف فطرت سالم و ساده باشند، زندگی طیب انسان را فاسد می‌کنند» صفت عملگرایی انسان هنجار نزد علامه، از شئون حق محوری و تعالی خواهی انسان است. در این باره می‌گوید: «حیات طیب، از آثار بازگشت به سوی خدا است.» (۵) در نگرش عمل‌گرایانه، انسان، اخلاقی، متکامل، و خود کنترل است. یعنی، دائماً در حال رشد و تعالی معنوی است.

۱۱- تفکر و اندیشندگی: در نظام فکری، فلسفی علامه، اندیشه و تعقل، مبانی کمال هر کمال و توسعه‌ای است. در این مورد، معتقد است: «فکر، یگانه شالوده‌ای است که پایه‌ی کمالات وجودی انسان است». در نظام تربیتی وی، صفت عقل ورزی، فطری انسان است؛ ولی در «انسان نرم»، فوق‌العاده برجسته و شاخص است، یعنی انسان هنجار، انسانی فهیم، استدلال ورز، انعقاد‌پذیر، منتقد و مولد است؛ که حضورش در جمع، حضوری فعال، مؤثر و فرهنگ ساز است. بر این اساس، بنا بر نظر علامه، استعدادهایی در انسان تعبیه شده است که می‌توانند تمام ادراکات و کنش‌هایش را بر محور استانداردهای عقلانیت تنظیم کنند. (۸) لذا، انسان در نگاه علامه، موجودی عقلانی است و عقل در اندیشه وی، معادل فطرت گرفته شده است.

۱۲- انسانیت و وحدت قوای باطنی: انسان در اندیشه‌ی علامه، موجودی «چند ساحتی» است، ابتدا ترکیبی از جسم و روح است؛ و در عرصه‌ی روح یا نفس، دارای ابعاد وجودی متعددی است، از جمله: عقلانیت، اختیار، معنویت، عمل و احساسات. در این سیستم چند بعدی، انسانیت، همان برآیند و

محصول وحدت قوای باطنی است، در این خصوص می‌گوید: «انسان، مجموعه‌ای است که از یک سلسله اعضاء و قوای عدیده‌ای تشکیل یافته و نحوه‌ی اجتماع و به هم پیوستگی آنها، طوری است که یک وحدت حقیقی به آنها داده است؛ و این، همان است که «انسانیت» نامیده می‌شود.» در خصوص تعامل قوا، معتقد است: «معنای انسانیت به واقع کلمه، جز با تعدیل قوای مختلف و بردن هر کدام به راه میانه‌ی شروع، به دست نمی‌آید. علامه، عامل فساد روح انسان را، زندگی تک بعدی و تفکیک قوای درونی می‌داند و می‌گوید: «افراط و تفریط در ارضاء قوا، باعث هلاکت است.» لذا، انسان هنجار، کسی است که ابتدا قوای وجودی و استعدادهای باطنی خود را بشناسد و بتواند تعادلی منطقی و معنادار بین آنها برقرار نماید. افراط یا تفریط در پرداختن به قوه‌ای از قوای انسان، نگرشی ظالمانه در اتخاذ روش تربیت است که تعادل و آرامش انسان را بر هم می‌زند.

۱۳- مدنیت و تعلق اجتماعی: در تفکر انسان‌شناسی علامه، انسان، موجودی اجتماعی و متعلق به جامعه است. بر این مبنا، هیچ انسانی به جز در نظام اجتماعی، تبلور و رشد پیدا نمی‌کند. استعدادهای انسان، فقط در تعامل با دیگران و محیط اجتماعی، بالفعل و متکامل می‌شوند. جامعه، برآیند استعدادهای انسانی است که با هم گرد آمده‌اند؛ وی، معتقد است: «شرط رسیدن به غایت نوعی (کمال انسانیت)، زندگی اجتماعی است؛ زیرا انسان قوائی دارد که جز از طریق اجتماع به کمال نمی‌رسند، مانند قوای جنسی، عواطف و غیره.» علامه، سعادت حقیقی انسان را در گرو تعامل اجتماعی می‌داند و معتقد است: «در اسلام، تربیت واقعی نوع انسان و هدایت او به سوی سعادت حقیقی، منوط به درک رابطه‌ی واقعی فرد و اجتماع است و چاره‌ای هم جز این نیست.» در نگرش انسان‌شناسی علامه، دیدگاه خودبنیادانه و «سوپرکتیویسم» که مبتنی بر درک اصالت فرد است، مردود، غیر قابل دفاع منطقی و عملاً نیز منجر به احساس تنهایی،

تجربی مسلک است. برداشت تجربی صرف از هویت روحانی انسان، خود، آغاز انحراف بزرگ در شناخت خویشتن است؛ شناختی، که باید درست‌ترین شناخت برای یک زندگی انسانی و آرمانی باشد. از طرفی، چون در نگرش «سویژکتیو»، یقینی بودن همه چیز بسته به، به فهم در آوردن آن است، اگر آن ناتمام باشد، پیامد آن هم نارسا خواهد بود. اما این که آیا واقعا عملا جهان به این عظمت و راز آلودگی، به فهم دقیق و یقینی انسان در می‌آید یا نه؟! خود بن‌بستی گره ناگشوده خواهد ماند و استرس و اضطرابی دائمی برای انسان به بار خواهد آورد. دکارت، حکمت را، فهم حقایق و گردآوری علوم می‌دانست، آیا به فرض هم که چنین ادعائی حاصل آید، حکمت واقعا همین است؟!

برداشت درست و نزدیک به ساحت حقیقی حکمت، این است که بگوئیم، حکمت، عبارت است از پذیرش کرانمندی نظام دنیا؛ بنابراین، «فلسفه‌ورزی»، یعنی یادگیری مرگ و فهم محدودیت جهان».

وقتی حقیقت انسان، طبیعی و کرانمند فرض می‌شود. ناهنجاری انسان، آغاز می‌گردد؛ زیرا اولین برداشت یقینی انسان از حقیقت خود، بی‌کرانگی و گسترده‌گی روح او است؛ و این یعنی ناامنی و عدم سلامت روان.

در اومانیسم دکارتی، دایره‌ی معرفت انسان، فراتر از خود نمی‌رود، یعنی، موضوع اصلی پژوهش، خود انسان است. دکارت در مقوله‌ی انسان شناسی، چون بنیاد فکری‌اش، عقل طبیعی و ریاضی است که هرگز از عالم مکانیک و محسوسات بالاتر نمی‌رود، به منظور دستیابی به یقین، مجبور بود تا از طریق شیوه‌ی شهود خود، تنوع و تکثر فراوان واقعیت خارجی را به کمیت محض تقلیل دهد در این نگاه، ساحت متافیزیکی و روحانی انسان، از حکم می‌افتد. وقتی انسجام و هماهنگی بین انسان و خدا به هم می‌خورد، انسجام انسان و طبیعت هم از هم می‌گسلد، و اینجاست که انسان معلق می‌ماند، یعنی نمی‌داند موجودی طبیعی است یا فراطبیعی؟! و

بحران، تحجر، از هم گسیختگی جامعه و نشاط اجتماعی می‌شود که همه‌ی اینها، ناامنی و عدم آرامش را به دنبال دارند. براساس صفات سیزده گانه‌ی فوق، انسان هنجار نظام فکری علامه، انسانی است که آگاه به ساختار وجودی خویش، نسبت خود با خدا و جهان هستی است، و می‌تواند ارتباطی معنا دار با خود، خدا و جهان برقرار نماید؛ ارتباطی که برآیند آن، تضمین کمال، سعادت و جاودانگی است؛ و منجر به امنیت و سلامت روانی می‌گردد.

یافته‌ها

براساس بررسی دیدگاه دو متفکر در خصوص انسان سالم یا نرم، یافته‌های پژوهش گویای این حقایق است که در اندیشه‌ی اومانیستی دکارت که متکی بر هستی انسان که معادل اندیشه‌ی صرف است، می‌باشد، گرچه بحث مستقیم و مفصلی در خصوص موضوع مقاله ندارد؛ ولی بر اساس مبانی فکری و تعریف وی از انسان، انسان هنجار، انسانی است که ابتدا باید فردیت و استقلال وجودی خود را درک و مبنای ادراک و فهم همه چیز قرار دهد. از نظر دکارت، شناخت که مولفه‌ی بنیادین سلامت روان و انسان سالم است، از نهاد و ذات خود انسان آغاز می‌شود. در اندیشه‌ی وی، حاکمیت به خود فرد بر می‌گردد. قانون آسمانی وجود ندارد، بلکه تمام مقررات و آیین زندگی ساخته و پرداخته‌ی خود انسان است. با تأمل در عبارت فوق که آغاز انسان شناسی دکارت است، به دست می‌آید که انسان، موجودی تنها و بریده از همه چیز و به ویژه اصل معنوی خویش است. چنین انسانی، در آغازین تأملات درک خویش، به چالش عظیمی بر می‌خورد که سلامت روان، زندگی هنجار و به تبع، سعادت او را به مخاطره می‌اندازد. مفهوم چنین انسانی، بیشتر معادل با قدرت است نه هویت ذاتی خود. چنین انسانی، به خاطر عقل «اُبژکتیو» و تام خود، ضرورتاً «انسان سازنده» است که «انسان دانا» نامیده می‌شود. انسان به معنای فوق، انسانی طبیعی و

این اوج ناهنجاری است. در نگرش «سوژکتیو» دکارت، انسان، فلسفه‌ای محکم و خلل‌ناپذیر برای زندگی ندارد. تمام مقولات کیفی و معنوی از حیات انسان طبیعی وی رخت بر می‌بندند؛ لذا حتی خدایی که دکارت آن را اثبات و پشتوانه‌ی نظام فکری خویش قرار می‌دهد، خدایی کاملاً انتزاعی است که صرفاً جهت تبیین عقلی نظام فلسفی‌اش به آن نیاز دارد؛ یعنی عملاً خدایی مرده و بی‌تأثیر است، زیرا، زاییده‌ی تصور خود دکارت است. با پذیرش این اصل، معناداری که با پذیرش حقیقت مطلق، تحقق می‌یابد، از زندگی رخت بر می‌بندد و به تبع، تمام مقولات ارزشی و عقیدتی نیز در حاشیه قرار می‌گیرند. به همین خاطر، ما در تفکر دکارتی، نظام ارزشی مستحکمی که بازدارنده از انحراف فکری و عملی باشد، نداریم. لذا فضایل و رذایل اخلاقی نیز، معنادار و حقایق وجودی انسان مدرن به حساب نمی‌آیند. و به خاطر عدم برجستگی عقیده و نظام دینی در زندگی، هیچ امر فرابشری، مقدس و محترم شمرده نمی‌شود. و انسان مدرن، یا اصلاً در قید رعایت نظام دینی نیست؛ یا آن را در حاشیه قرار می‌دهد که نتیجه‌ی آن، پوچگرایی و نهیلیسم است. در نظام معرفتی هم، انسان هنجار دکارت، توان تبیین قوانین حاکم بر عالم و خود را ندارد؛ زیرا، نه خدا به عنوان مبداء هستی با عقل قابل درک است و نه حقایق معنوی دیگر!، لذا، انسان هنجار دکارتی، هم دچار بحران معرفتی است، هم بحران اخلاقی و هم بحران دین و به همین خاطر است که بعد از دکارت، ما شاهد زایش و تکثیر سریع الهیات طبیعی و تنوع مکاتب مذهبی و دین‌نما هستیم. پس انسان هنجار دکارت، کاملاً ناهنجار است، زیرا نه تبیین درستی از خود دارد، نه از خدا و نه از جهان هستی؛ و به همین دلیل، کارکرد ایده‌آل و معقولی هم ندارد. یعنی: فاقد معنای انسانیت است، انسجامی بین او و حقیقت هستی وجود ندارد، در معرض انحراف از مسیر صحیح زندگی است، دارای فلسفه‌ای قوی و جاودانه نیست، مقولات ارزشی در زندگی او بسیار کمرنگ و در حاشیه‌اند،

اهل نیایش و عبودیت نیست، رسالتی فراتر از خود و جهان مادی ندارد. و همه‌ی اینها یعنی دوری از اصل خود، ناامنی و ناهنجاری آشکار.

دیدگاه علامه: در نظام فکری- فلسفی علامه، انسان هنجار، تعریف، جایگاه، هویت و خاستگاهی قوی‌تر، معقول‌تر و قابل دفاع‌تری دارد. یافته‌های پژوهش در حوزه‌ی تفکر علامه، حاوی پیام‌های جدیدی نسبت به نگرش دکارت است. در نگاه علامه که برگرفته از اندیشه‌ی اسلامی است، شخصیت سالم و بهنجار، شخصیتی است که: ۱- دارای تعادل روحی و جسمی بوده و هرکدام باید به نحو معقول شکوفا شوند. ۲- پذیرش معناداری حیات به مثابه‌ی ایمان به خدا و تصدیق به حقانیت او. ۳- پرهیز از نگرش، کنش و منشی که انسان را از ساحت الهی‌اش، دور می‌کند.

براساس منشور فوق در انسان‌شناسی علامه، ۱- فردی که هواپرست است، کاملاً ناهنجار است. ۲- کسی که نگاه تک‌ساحتی به خود دارد، یعنی نیازهای روحی یا جسمی خود را سرکوب می‌کند، سالم و بهنجار نیست. زیرا با فطرت توحیدی انسان، سعادت او و مفهوم انسانیت که عبارت از پذیرش وحدت قوا و ساحت‌های وجودی است، ناسازگار است. برخلاف نگاه دکارت که نگاهی کمی و مکانیکی بود، نگاه علامه به انسان و جهان، نگاهی کیفی، معنوی و متافیزیکی است. بر این مبنا، هدف اصلی زندگی، زندگی کیفی است. کیفیت زندگی بر اساس نظر او، بر دو اصل استوار است: ۱- تلاش فرد برای فهم هویت اصیل خود (خودیایی)

۲- کسب امنیت و آرامش در زندگی.

هنجار بودن انسان در اندیشه‌ی علامه، خداگونه شدن است که عوامل دستیابی به آن عبارتند از: ۱- خداشناسی ۲- ایمان ۳- دین‌پذیری. چنین انسانی، مصون از آسیب‌های روانی است. علامه استناد می‌کند به این آیه از قرآن:

«فَانْقَلِبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ»
(آل عمران: ۱۷۴) یعنی: مؤمنان که به فضل و رحمت خدا،

شور، شعور و بالندگی دائمی است. "هنجار بودن او، به معنای فهم درست هویت اصیل خود، شناخت خدا و جهان و نیز ایجاد ارتباطی معنا دار بین این سه مقوله‌ی بنیادین علوم انسانی است." چنین انسانی، هرگز دچار بحران در معرفت، در اخلاق و عقیده نیست؛ و دارای حیاتی شفاف و روشن‌نگرانه است. یعنی: پس از طی مسیر انسانیت، از شفافیت در سخن، هدف، مقصد و مقصود خود بهره‌مند می‌شود. هم به خوبی سخن می‌گوید و هم سخن خوب و پسندیده می‌گوید. امور زندگی وی هدفمند می‌شود و در همه‌ی مسیرش مقصود واحد و واقعی را پی می‌گیرد. انسان سالم در تفکر فلسفی - دینی علامه، دارای مختصات و صفاتی است که تمام جنبه‌ها و نیازهای اصیل او را در صورت تحقق شکوفا می‌کنند. این انسان، به لحاظ نگرش توحیدی، عقلانیت نظری و عملی، عملگرایی، کمال طلبی، هویت خواهی، حس مدنیت و جامعه خواهی، غایت‌مندی، حکمت، معنا داری حیات و برخوردار از مفهوم دقیق انسانیت، واجد فلسفه‌ای قوی و کارآمد جهت زندگی است؛ که در آن وجود خود، خدا و جهان، تبیین و حیانی و عقلانی می‌یابند. "این انسان به لحاظ رضایت‌مندی از زندگی و امیدواری به سعادت و جاودانگی، از نظام اخلاقی پایدار و کارآمدی برخوردار است و صفات زیبای معنوی نظیر نیایش، توکل، شکر‌گزاری، تلاش، تحمل و ... در نگرش و کنش او نمایان و جلب توجه می‌کنند. بر اثر کسب این مهارت‌های زندگی، برخوردار از امنیت روانی، آرامش و سلامت معنوی است که برآیند اینها، بهنجار بودن شخص است، به حدی که به عنوان انسان معیار و نرم، الگوی فکری و عملی دیگران قرار می‌گیرد."

بحث

پس از بیان دیدگاه دو متفکر و ارائه‌ی یافته‌های پژوهش، نوبت تطبیق دیدگاه آنها در موارد مشابه و اختلاف است. **الف- وجوه مشترک:** ۱- هر دو قائل به وجود خدا برای تبیین

روی آورند، بر ایشان هیچ الم و رنجی نیاید. هویت اصیل انسان در نگاه علامه، هویتی الهی و معنوی است. فقدان هویت اصلی، عدم آرامش و عدم احساس امنیت، تعادل انسان را به هم می‌زند و منجر به تزلزل در سلامت اجتماعی، معنوی، ذهنی و عاطفی انسان می‌گردد. استمرار این روند (بی‌هویتی)، منجر به عدم پیشرفت، نارضایتی، ناامیدی و بحران هویت می‌گردد. که نتیجه‌ی همه‌ی اینها، می‌شود از دست دادن "سرمایه‌ی زندگی" و در نتیجه خسران حیات مادی و بازگشت به جهان معنوی با دست خالی. و این یعنی ناهنجاری جبران‌ناپذیر.

در نگاه علامه، انسان بهنجار، چون دارای هویتی روحانی و فرا بشری است، در یافتن راه هدایت، کمال و سعادت، در حالت طبیعی، نیازمند راهنمای موثقی است با تأثیر مداوم تا بر مبنای حقیقت و واقعیت‌ها، روند زندگی او را به سوی تکامل کیفی سوق دهد. این آیین نفیس کیفی زندگی، همان "دین" است. لذا، حکمت در نگرش علامه، می‌شود، "هنر چگونگی با کیفیت زیستن" و در واقع تلفیق تفکر و عقل است. زیرا، از طریق تفکر و سیر در منابع حکمت و عمل به آنها، انسان ارزشهای خود را می‌یابد و براساس آنها، معیارهای خود را ترسیم می‌کند و بر مبنای آن معیارها، انتخاب می‌کند. انسان دارای قوه‌ی بیولوژیکی هوشمندی است که در شرایط مطلوب، همیشه انتخاب کیفی می‌کند. یعنی خود را می‌یابد، خدا را می‌یابد، هدف از تولد، حیات و مرگ را می‌فهمد و راز چگونگی و چرا زیستن را نیز می‌فهمد. برآیند این فهمیدن‌ها، از طرفی ما را با هویت اصیل خود، آشنا می‌کند و از طرفی دیگر، گذران زندگی‌مان را در یک چارچوب کیفی، با «آرامش» و «امنیت» سوق می‌دهد. براساس مستندات تفکر علامه، انسان بهنجار مورد نظر وی، انسانی با بصیرت و دارای فلسفه‌ای قوی برای زندگی است. به لحاظ برخوردار از نظام عقیدتی - وحیانی، فردی مسئول، شاکر، تسلیم و پرتلاش است. زندگی او، تدبیر متافیزیکی و حکیمانه دارد. دارای

بسط قدرت فرض می‌شود؛ ولی نزد علامه، کیفیت زندگی، امری معنوی و مبتنی بر دو اصل هویت یابی و دین‌پذیری است؛ که عملاً کارگشایتر و بسیار مؤثرترند در کسب اعتماد لازم به زندگی.

۶- انسان سالم و هنجار علامه، به لحاظ وسعت نظام معرفتی که تلفیقی از عقل، شهود و دین است، دارای جهان بینی و به تبع ایدئولوژی پویا، جاودان و قابل تضمینی است در نیل به سعادت؛ ولی انسان هنجار دکارت، به لحاظ سلطه‌ی عقلانیت صرف، محروم از شناخت عرصه‌های فراطبیعی و معنوی است که خود این یعنی ناکامی انسان در شناخت مراتب بالای هستی. ۷- مؤلفه‌های معنوی و ارزشی نظیر شکرگزاری، اعتماد به نفس، رضایتمندی، توکل، نیایش و نشاط اجتماعی در انسان هنجار علامه، بسیار بیشتر و کیفی‌ترند نسبت به دکارت؛ که این امر، خود در تأمین سلامت روان، انتخاب شکل صحیح زندگی، عملگرایی و تکامل معنوی انسان فوق‌العاده مؤثر است. ۸- پشتوانه‌ی هنجار بودن به معنای معیار و الگو بودن انسان در اندیشه‌ی علامه، ایمان به خدا، انجام واجبات و ترک محرمات است؛ ولی نزد دکارت، نظام اعتقادی معنادار و با آموزه‌های کاربردی وجود ندارد، زیرا نظام فکری او، نظامی اومانستی و بریده از ملکوت است.

ج: تأثیر انسان سالم در سلامت روان: انسان سالم که تبلور جهان بینی توحیدی، ایدئولوژی دینی و اتخاذ طرح زندگی معقول، موحدانه، معنادار و بالنده است، از دو جهت بر سلامت روان سایر افراد و نظام اجتماعی مؤثر است: ۱- از این نظر که بر مبنای اتخاذ اصول فکری و عملی فوق، به مقام هنجار و معیار بودن رسیده است، الگوئی عینی برای دیگران است که با قدرت، قوت و اعتماد بیشتری این مسیر را طی کنند. ۲- وجود او و تعامل با وی، برای سایر افراد، آرامبخش، دلنشین و جذاب است؛ زیرا به سطحی از فرهیختگی معنوی رسیده که فعل ناهنجار و خلاف شأن انسان از او سر نمی‌زند و به تعبیر علامه، انسانی معنوی، نماد تفکر توحیدی، تبلور

نظام هستی می‌باشند، البته با نگرش‌های متفاوت ۲- هر دو به قوه‌ی عقلانیت در امر شناخت اهمیت ویژه داده‌اند، با این تفاوت که دکارت عقل را تنها مرجع کسب معرفت می‌داند؛ ولی علامه هرگز آن اصالت و جایگاه دکارت را برای عقل قائل نیست. ۳- هر دو به نوعی حکمت در زندگی انسان باور دارند، البته با اختلاف در مفهوم و محتوی. ۴- هر دو به نوعی نظام اخلاقی برای زندگی کیفی باور دارند، البته دکارت، اخلاق موقت و نسبی را پیشنهاد می‌دهد ولی علامه، قائل به اطلاق اخلاق و سنخیت تام آن با نظام عقیدتی است.

ب- وجوه تفاوت: ۱- انسان هنجار دکارت، انسانی تک‌ساحتی و صرفاً اندیشه‌ی محض است، ولی نزد علامه، هنجار بودن، برابند وحدت و تعادل روحی و ساحت‌های وجودی است.

۲- هنجار بودن نزد دکارت، تقریباً معادل ذهن تکنولوژیک و تسلط بر طبیعت است؛ ولی نزد علامه، هنجار بودن، امری معنوی و نشأت گرفته از معناداری حیات و تبیین درست آن است.

۳- انسان هنجار دکارت، فاقد فلسفه‌ای محکم و متقن برای زندگی کیفی است و نیز فاقد نظام ارزشی پایدار است؛ ولی نزد علامه، فلسفه‌ی زندگی، فلسفه‌ای معقول، معنادار، کارآمد و جاودانه است و به تبع آن، نظام ارزشی که نظامی مطلق است، ضامن سلامت روح و امنیت روانی انسان است. ۴- هنجار و سالم بودن انسان نزد علامه، محصول فطرت توحیدی و زندگی بر مبنای استدلال‌های الهی مرتکز در نفس ناطقه است. ولی نزد دکارت، نفس به معنای علامه ای آن که یک نظام معرفتی و هستی‌شناختی باشد، وجود ندارد. و به همین خاطر، انسان هنجار دکارت، انسانی خودمعیار، خودبنیاد و تنها است که این خود، عامل ناامنی روانی و ناهنجاری در زندگی می‌شود.

۵- در مقوله‌ی انسان هنجار، زندگی کیفی، یکی از اصول محوری است که نزد دکارت، معادل یا هم‌سنخ با طبیعت و

نتیجه‌گیری

زندگی کیفی که مقدمه‌ی تحقق انسان سالم است، مبتنی بر فلسفه‌ای مستحکم، دستیابی به هویت اصیل خود و اصل دین‌پذیری است. سالم در این نگرش، کسی است که تبیین درستی از حیات خود، رسالت خود، نسبت خود با خدا، جهان و حقایق هستی داشته و دارای حس کرامت و رضایتمندی از زندگی باشد.

ارزش‌ها و فضایل انسانی است. قرآن دقیقاً به این مقوله خطاب به پیامبر، در آیه‌ی زیر اشاره و تأکید می‌کند: «وکلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک» (هود: ۱۲۰) یعنی: ما قصه‌ی انبیاء پیشین را برای تثبیت قلب تو نقل می‌کنیم. از آیه، به دست می‌آید که نقل زندگی، نگرش، کنش و منش انسان‌های معنوی و هنجار، هم آرامبخش است، هم مؤثر در تربیت معنوی، بهداشت روانی و کیفیت زندگی.

References

- 1- Descartes R. Some thoughts on primary philosophy. Translated by: Ahmadi, A. 2nd Ed. Markaz Nashr Daneshgahi, Tehran. 1990.
- 2- Descartes R. Principles. Translated by: Saneii, M. 2nd Ed. Entesharat-e Agah, Tehran. 1992.
- 3- Mojtahei K. Philosophy and the west. 1st Ed, Amir Kabir, Tehran. 2002.
- 4- Mosleh A. Human being in the contemporary philosophy, an article adopted from intellectual and philosophical approaches in Western philosophy, 2nd ed. Pazhuheshgah Olum Ensani, Tehran. 2010.
- 5- Tabatabaei S. M Al-Mizan. Vol 1-20, Translated by: Mousavi Hamedani, S.M.B.

- Bonyad Elmi va Fekri Allameh Tabatabaei, Qom. 1364.
- 6- Saadatfar A. Anthropology in Motahari and Eric Frome' Viewpoint, Maaref Publications 1st ed, 2009.
- 7- Azadian M. The teaching for saving from Allamahe Tabatabaei's viewpoint with a glance at the common viewpoint in Christinaity. Moassese Amuzeshi Pazhuheshi Imam Khomeini, Qom, 2007.
- 8- Kalantari A. Meaning and rationality. Ketab Taha Publications. 2008.

Healthy Man and Its Role in the Spiritual Health and Mental Health from the Viewpoints of Rene Descartes and Allamah Tabatabaei Based on the Interpretative Attitude of Almizan

Mousavimughaddam SR¹

¹Dept. of Theology, Faculty of Medicine, Ilam University of Medical Sciences, Ilam, Iran

Corresponding Author: Mousavimughaddam SR, Dept. of Theology, Faculty of Medicine, Ilam University of Medical Sciences, Ilam, Iran

Email: s.mousavimoghadam@yahoo.com

Received: 28 Jan 2013 **Accepted:** 18 May 2013

Background and Objective: In health psychology, the issue of “normal human being”, which can be taken as an equivalent to healthy human being, is considered a fundamental and ideal paradigm in every educational system. In the Islamic cultural, religious and social system, particular attention has been paid to this, as the main goal of Islamic education is training healthy human beings.

Materials and Methods: The present paper deals with this issue comparatively in Descartes’ philosophy representing the Westerns culture and Allameh Tabatabaei’s philosophy representing Islamic thoughts.

Results: In Descartes’ thinking, who is a humanistic and subjective philosopher, a typical or normal human being is a self-based, purely rational being, and reliant on his own technologic power. This is a purely natural human being, separated from his meta-physical roots. The more he is able to master the nature, the more normal and ideal he would be. Descartes’ normal human being is mainly a constructive being who is after fulfilling his independence and does not believe in the superhuman principles and teachings, but in Allameh Tabatabaei’s view, based on the Islamic thoughts and culture, the concept of normal human being’s health is mainly a spiritual issue.

Conclusion: Qualitative life, which is a prerequisite to the normal human being’s attainments, rests upon a solid philosophical standpoint, access to genuine identity and the acceptance of religion. A normal or typical human being, in this perspective, is one who has a true vision of his life, his undertaking and responsibility, his relationship with God, the world and the facts of existence and eventually a human being who has a high life satisfaction.

Keywords: Human, Norm, Descartes, Allamah Tabatabaei, Spiritual health